

آفتاب فلاک

بر اساس گفتاری از
محمدصادق شهبازی

بِسْمِ اللّٰهِ

شناسنامه

عنوان اثر: استراتژی استقلال

بر اساس گفتاری از: محمدصادق شهبازی

تهیه شده در واحد تولیدمحتوای معاونت سیاست‌ورزی سازمان بسیج‌دانشجویی

طراحی جلد و صفحه‌آرایی: آیه استودیو

قیمت: ۳۰,۰۰۰ تومان

نوبت چاپ: اول / دی ۱۴۰۱

چاپ: شرکت پیام‌آوران نشر روز

نشانی: تهران، خیابان طالقانی، تقاطع خیابان طالقانی و خیابان مفتح

مجموعه فرهنگی ۱۳ آبان، سازمان بسیج‌دانشجویی

استقلال

استراتژی

بر اساس گفتاری از

محمدصادق شهبازی

فهرست

- ۷ پرسش اول
استقلال و عدم آن برای یک ملت در عمل چه دستاوردهایی دارد؟
- ۱۳ پرسش دوم
استقلال به چه معنا و مفهومی است؟
- ۱۷ پرسش سوم
آیا استقلال مقدمه آزادی است؟
- ۲۳ پرسش چهارم
آیا پیشرفت بعضی از کشورها همچون ژاپن و آلمان به خاطر عدم استقلالشان است و مشکلات ما به خاطر تلاش برای استقلال؟
- ۲۹ پرسش پنجم
در زمان گذشته و پهلوی به هر حالی بود کشور اداره می‌شد پس چه نیازی به این رویکردها و استقلال خواهی است؟
- ۳۵ پرسش ششم
تعامل با دنیا برای پیشرفت نیاز است یا خیر؟
- ۴۱ پرسش هفتم
سلطه گران چگونه دیگران را وابسته به خودشان می‌کنند و این وابستگی را امتداد می‌دهند؟

استقلال و عدم آن برای یک ملت در عمل چه دستاوردهایی دارد؟

مفهوم استقلال آن چیزی است که هویت با آن آغاز می‌شود. ما بودن‌مان، هویت مان با استقلال آغاز می‌شود. شما تا وقتی که یک موجودی نباشید که بتوانید برای خود تصمیم بگیرید، بتوانید برای خودتان یک هویتی ایجاد کنید و تحت تأثیر دیگران نباشید. اصلاً حیثیت و هویتی ندارید.

ممکن است حتی یک کشور یا ملتی یا یک مجموعه آدم‌هایی که اهل یک مکان و در چهارچوب سرزمین خاصی هم باشند ولی وقتی استقلال ندارند، در عمل هیچ چیزی ندارند که برای آن‌ها باشد و هرچه هست برای غیر است.

شما در تاریخ ایران که نگاه می‌کنید، از قبل انقلاب اسلامی تا امروز، در جنگ‌های مختلفی که صورت گرفته است و تجاوزهایی که به ایران می‌شد، مثل: جنگ‌های ایران و روس، جنگ‌های ایران با عثمانی‌ها، جنگ‌های جنوب کشور با انگلیسی‌ها، هندی‌ها، پرتغالی‌ها و بقیه جنگ‌هایی که در تاریخچه مختلف ایران، چه در دوره معاصر چه حتی دوره‌های قبل صورت می‌گرفت، دعوا سر چه بود؟ اصل دعوا سر حفظ یک هویتی بود که خودش تصمیم بگیرد، بقیه برایشان تصمیم نگیرند و همیشه ایرانی‌ها در تلاش بودند که خودشان را حفظ کنند.

امروز خیلی از کشورها هستند که استقلال ندارند، ظاهرش این است که این کشور حاکمیتی و در بعضی اوقات پیشرفته‌هایی هم به ظاهر دارند اما هویتی از خودشان

استراتژی استقلال .

ندارند. برای مثال ژاپن قبل از جنگ جهانی دوم را با ژاپن امروز مقایسه کنید! ژاپن امروز شاید مثلاً GDP بالایی داشته باشد یا یک مَثَل معروف که روی میز رئیس‌جمهور آمریکا هم تلفن پاناسونیک است در موردش بیان شود اما ژاپن کجای معادلات جهانی است؟ ژاپن چه اثری، چه هویتی از خودش دارد؟ مقایسه کنید فیلم‌هایی که ژاپنی‌ها می‌ساختند قبل از این دوره اخیر، نزدیک جنگ جهانی دوم. کارهای کوزاوا را ببینید، بعد مقایسه کنید با این انیمه‌ها و سریال‌هایی که الان می‌آید. فقط اسم‌ها ژاپنی است، هیچ هویتی ندارد. هیچ هویتی که برای آن سرزمین و تاریخش باشد وجود ندارد! شاید حتی کارهایی در مورد تاریخ گذشته‌شان و درمورد امپراتوری‌های گذشته می‌سازند، اما هویتی و حق انتخابی ندارند. چیزی به اسم ژاپن وجود ندارد، این نکته مهم است که چرا از هویت اصیلش عبور کرد و تهی شد؟ چه شد که ژاپن مستعمره شد و دیگر هویت اصیلی ندارد؟ چه بسا فرهنگش هم دستخوش تغییر قرار گرفته است و فقط کالبدی از گذشته به جا مانده است که نامش ژاپن است و رنگ و بوی هویت اصیل در این کالبد جای ندارد.

یا نمونه‌ی دیگر، کشور آلمان را ببینید! به‌ظاهر موفق‌ترین کشور اتحادیه اروپاست؛ شاید رفاه نسبی داشته باشند و بزرگ‌ترین اقتصاد اتحادیه اروپا هم برای آلمانی‌ها باشد اما آلمان به‌صورت واقعی هیچ جای معادلات جهانی نیست، چون همه‌ی هویت آلمانی‌ها را آمریکایی‌ها شکل می‌دهند؛ آن حزب خانم مرکل (حزب دموکرات مسیحی) اینها دقیقاً با رای و نظر آمریکا دو دهه‌سکان کشور آلمان را در دست داشتند و به مسند امور نشاندۀ شده بودند!

یا اطراف خودمان کشورهای مثل ترکیه و مالزی را ببینید (حالا من از این کسانی که یک رفاه ظاهری دارند برای شما مثال می‌زنم) سرنوشت این کشورها چه شد؟ در سال ۱۹۷۷ آمریکا اراده کرد که اقتصاد ترکیه را بهم بزن؛ به این نکته دقت کنید که دلار باتوجه به تحریم‌ها در بدترین شرایط کشور تا ۳۵,۰۰۰ تومان پیش رفت اما وقتی آمریکا خواست اقتصاد ترکیه را به هم بزند، من خاطرمد است در یک روز، یک دلار آمریکا ۲۱,۰۰۰,۰۰۰ لیر ترکیه شد!

استراتژی استقلال

همین ۵-۶ کشور به ظاهر پیشرفته آسیای جنوب شرقی را ببینید، امثال تایلند، فیلیپین، مالزی، اندونزی، سنگاپور و کره جنوبی من خاطر من است در ۱۹۹۷ ما نوجوان بودیم، آن موقع امثال جورج سورس، همان سرمایه‌دار معروف یهودی اراده کردند و در یک شب این کشورها را فقیر کردند و به خاک سیاه نشانند، وقتی آقای "ماها تیر محمد" به ایران آمد، در دیدار با رهبر انقلاب گفت: «ما یک شبه، فقیر شدیم!» چرا؟ چون اقتصادی که مستقل نیست، حتی به ظاهر اگر یک پیشرفت مادی‌ای کند، با یک انگشت می‌تواند تکان بخورد و از بین برود.

خیلی از کشورهای دیگر هم بودند که وابسته شدند و در اقتصاد شکست خوردند مثلاً کشور مصر در دوره‌ی "انوار سادات و حسنی مبارک" با آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها رابطه برقرار کرد اما امروز مصر کجاست؟ یک کشوری است که ۴۰٪ جمعیت کشورش زیر خط فقر مطلق هستند. ما یک چند نفر گورخواب در نصیرآباد و چند جای دیگر تهران داریم، صدایمان درآمد، چون در حکومت اسلامی، یک فقیر هم نباید باشد. اما می‌خواهم بگویم که مقایسه کنید کشورهای را که با وابستگی خودشان رشد کردند، روی پای خودشان ایستادند و مشکلاتشان راحل کردند با کشورهای که با وابستگی فکر می‌کردند.

استقلال و وابستگی هر دو هزینه دارند، اما هزینه‌ی وابستگی خیلی بیشتر از هزینه‌ی استقلال است، با استقلال است که وجود شما معنی پیدا می‌کند و شما حق انتخاب پیدا می‌کنید، این کشورهایی که این‌طور وابسته شدند، نه تنها چیزی از هویتشان نماند بلکه خیلی‌هایشان از رفاهشان هم چیزی نماند. وابستگی هویت شما، حق انتخاب شما را از بین می‌برد!

فکر کردید چرا در سازمان ملل و جاهای دیگر اگر آمریکایی‌ها، غربی‌ها اراده کنند همه‌ی این کشورها بعضاً مجبورند تبعیت کنند؟ چون استقلال ندارند، حق انتخاب ندارند و به اصطلاح نمک‌گیر شده‌اند. به راحتی در کشورهای اینها دخالت می‌شود و به راحتی تعیین می‌کنند چه کسی بیاید، چه کسی برود!

می‌خواهم بگویم استقلال ریشه همه چیز است. اصلاً تا استقلال نباشد شما نمی‌توانید سراغ هیچ کدام از این آرمان‌ها بروید، نمی‌توانید پیشرفت کنید این

• استراتژی استقلال •

است که شعار اول انقلاب استقلال است و در تاریخ ایران قبل از انقلاب از جمله دوره صفویه، دوره قاجار و حتی دوره پهلوی یک مسئله جدی که وجود داشت آن هم ماجرای عدم استقلال و عدم قدرت کافی برای تصمیم‌گیری بود. حتی گاهی خود محمدرضا شاه شاکی بود که چرا هواپیماهای ما را می‌برید به ویتنام، بدون اینکه به ما خبر دهید! ولی چون استقلال نداشت، نمی‌توانست کاری کند؛ به همین دلیل بود که مردم ما حاضر شدند در قیام ملی ۳۰ تیر و ماجرای ملی شدن صنعت نفت و در جریان انقلاب اسلامی هزینه دهند و ما هم در همه این سال‌ها ثابت کردیم که برای مسئله‌ی استقلال هزینه می‌دهیم چون هم هویت انقلابی ما، هم هویت اسلامی ما به ایران مستقل وصل است و اسم ایران وابسته به استقلال است.

استقلال به چه معنا و مفهومی است؟ و آیا استقلال انتزاعی است یا واقعی؟

استقلال یک معنای کلی دارد که همه‌ی آن آرمان‌ها در استقلال خلاصه می‌شود. وقتی استقلال نیست شما هیچ‌چیزی ندارید، اصلاً شما چیزی نیستید که قابل بحث کردن باشید.

استقلال یک امر انتزاعی نیست و کاملاً واقعی است. استقلال یک چیزی فرای ابرها نیست. شما وقتی استقلال ندارید روی زمین هیچ‌چیزی را نمی‌توانید جلو ببرید چون که روی زمین تمام تصمیمات شما وابسته به خواست دیگران است.

یک مثال بزنم که حتی بعضی از این کشورهایی که اقتصاددانانی که طرفدار نظام بازار آزاد و چیزهای از این دست هستند هم خیلی می‌گویند که: «کره جنوبی پیشرفت کرد چون وابسته شد» اتفاقاً این مسیر واقعی نیست! من دعوت می‌کنم همه آنانی که این برنامه را می‌بینند یا بعد در مورد این برنامه مطلب می‌خوانند کتاب "نیکوکاران نا به کار" را بخوانند که نوشته‌ی یک اقتصاددان نظام بازار آزاد است، ایشان می‌گوید: «ما در کره آن جایی پیشرفت کردیم که مقابل خواست دشمن ایستادیم! ما رفتیم جلو و آمریکا به ما گفت که شما در کشورتان سنگ معدن آهن ندارید پس حق ندارید کارخانه فولاد داشته باشید! ما آنجا فهمیدیم که فولاد یک ریشه اصلی توسعه ماست، اینطور شد که کارخانه پوسکو را زدیم.» امروز کارخانه‌ی پوسکو چهارمین کارخانه فولاد دنیاست، کل صنایع کره، هیوندای

• استراتژی استقلال •

و دیگران هم روی پوسکو سوار شدند. چرا؟ چون آنجا بود که کره جنوبی فهمید، هویتش به این است که بایستد.

حتی در بعضی از این پیشرفت‌هایی که در امثال آلمان غربی حاصل شد هم همین سیر رقم خورده است. اگر بخواهید بررسی کنید به این مسئله می‌رسید که یک بخش جدی از متفکران اینها، برای استقلال مبارزه کردند، مخصوصاً در آلمان غربی و گفتند: «ما نسخه خاص خودمان را می‌خواهیم» همان نسخه‌ی سرمایه‌داری‌ای که در آلمان غربی (آلمان امروز) اجرا شد، و بعد آن نسخه سرمایه‌داری را به بقیه عرضه کردند، این نسخه‌ای که صبا علیپور و بانک جهانی می‌گویند که به قول خودشان از رو لیبرالیسم است، نسخه‌ی لیبرالیسم عادی هم نیست چه برسد به نسخه‌هایی که آلمانی‌ها یا ژاپنی‌ها به آن رسیدند. این بومی‌سازی طبق نیازها و ایستادگی همان چیزی بود که صنایع آلمان را روی پای خود نگهداشت.

بنابراین استقلال خیلی واقعی‌تر از این حرف‌ها است. هیچ ملتی بدون استقلال پیشرفت نکرده است. خود آمریکا لحظه‌ای توانست پیشرفتش را آغاز کند که از انگلیس استقلال پیدا کرد؛ الکساندر همیلتون، که تنها کسی است که رئیس‌جمهور نیست و روی اسکناس‌های آمریکایی عکسش هست یک برنامه برای اقتصاد آمریکا ریخت که تا دهه‌ها این برنامه اجرا می‌شد که از صنایع بومی آمریکا حمایت جدی صورت بگیرد؛ مثل کاری که امروز چین می‌کند، چینی‌ها تولیدات انگلیسی‌ها، فرانسوی‌ها و دیگران را مهندسی معکوس می‌کردند یا گاهی کارگرها و متخصص‌های آنها را می‌دزدیدند و می‌آوردند و با مهندسی معکوس تولید در کارخانه‌های چینی را رقم می‌زدند.

با استقلال است که یک کشور می‌تواند دستاورد مهمی پیدا کند. همه‌ی جنگ‌های مهم تاریخ در کشور ما، اتحادیه، آسیا و در جاهای دیگر به دلیل استقلال است. همه‌ی آن مبارزان بزرگ تاریخ، دعوایشان به خاطر استقلال است. چون استقلال واقعی است. منهای استقلال، شما نه تنها وجودتان معنی ندارد بلکه هیچ کار دیگری نمی‌توانید انجام دهید که به آزادی دست پیدا کنید، اصلاً

• استراتژی استقلال •

نمی‌توانید وارد تحقق عدالت شوید، چون همه‌چیز در گرو درخواست کشورهای دیگر می‌شود.

این نکته مهم را هم بگویم که یکی از کارهای کسانی که استعمار می‌کنند (قدرت‌های بزرگ) این است که همیشه داخل کشورهای یک طبقه ذینفع استعمار می‌سازند، یک طبقه‌ای که به نفعش است که بقیه مردم تحت سلطه‌اش باشند، تحت زور باشند را ایجاد می‌کنند و به این شیوه، برنامه‌های استعماریشان را جلو می‌برند.

غالب کسانی که با استعمار همراهند و با استقلال مخالفت می‌کنند در کشورهای جهان سوم و کشورهای جهان اسلام مانند کشور ما؛ افرادی از همین دست هستند. ذینفع این هستند که واردات باشد، تولید نباشد، که ما دانشگاه درست و مستقلاً نداشته باشیم، ذینفع این هستند که تصمیم‌ها برای امثال ما و کشورهای دیگر، در خارج از کشور گرفته شود. چرا؟ چون اینها می‌شوند آن طبقه‌ای واسطی که می‌توانند از این طریق برای خودشان در جامعه امکانات و شرایطی مهیا کنند. حالا آن امکانات یک وقتی منزلت اجتماعی است که با تحقیر مردم به صورت روشنفکرانه انجام می‌دهند، یک وقتی هم ممکن است منفعت اقتصادی برایشان داشته باشد. ببینید چه طبقه‌ای، چه بخشی از اقتصاد ما طرفدار یک چیزی مثل برجام بود؟ دقیقاً نگاه می‌کنید می‌بینید، آن مجموعه‌ای خاص واردات چی‌ها، خام فروش‌ها و نماینده‌ی آن شرکت‌های انرژی و روزنامه‌ی آنها موافق برجام بودند. این ماجرا خیلی واقعی‌تر از این حرف‌هاست و به اصل وجود ما گره خورده است.

آیا استقلال مقدمه آزادی است؟

خیلی‌ها الان می‌گویند آزادی مقدمه‌ی استقلال است. ما تا آزادی نداشته باشیم استقلال معنایی ندارد. به یک معنا اینها نسبت رفت و برگشتی دارند اما اصل استقلال است. استقلال آرمانی نیست که حد بخورد. شما همیشه اصالت دارید، حتی اگر مستقل نباشید. چرا؟ چون مستقل نباشی چیزی به نام شما نیست، حق انتخابی برای شما نمی‌ماند و وقتی استقلال ندارید قدرت تصمیم‌گیری هم ندارید. وقتی استقلال نداری قدرت اثرگذاری نداری، آزادی، ولی این یک آرمانی است که حد می‌خورد، به آزادی دیگران حد می‌خورد. آزادی هم به لحاظ "نظری" هم به لحاظ "عملی" مدنظر است مثلاً در نظام لیبرالیسمی فقط با آزادی دیگران، در نظام سوسیالیستی مصلحت عمومی جامعه، در نظام اسلامی و تفکر دینی می‌گوییم علاوه بر اینها با کرامت خود فرد هم حد می‌خورد، ولی استقلال همیشه احقاق دارد که شما یک هویت مستقلی داشته باشی که زیر بار کسی نروی، در اینجا ایت که آزادی معنا پیدا می‌کند که دقیقاً معنای "حق انتخاب" می‌دهد. وقتی من قدرت نداشته باشم که انتخاب کنم، آزادی ندارم. حالا فرض کنید بگویند در جامعه همه‌ی آدم‌ها آزاد باشند، هر جور که می‌خواهند زندگی کنند همان کاری که خیلی وقت‌ها در رژیم‌های دیکتاتور خیلی انجام می‌دهند که آدم‌ها، جوان‌ها سرگرم باشند به لذتها و به لذت‌جویی‌های فردی، جنسی و... بپردازند! چرا این لت را ایجاد می‌کنند؟ این همه هیجان در بازی‌های تیم‌های

• استراتژی استقلال •

فوتبال انگلستان وجود دارد که مثلاً منچستریونایتد با لیورپول بازی دارد و اینجا با همدیگر درگیری پیدا می‌کنند، چرا این کار را می‌کنند؟ می‌خواهند که این آدم‌ها آن قدر سرگرم خودشان باشند که متوجه این نباشند که هویتش کجاست؟ حق انتخاب کجاست؟ کجا به آنها ظلم شده است؟!

این نکته مهم است که بدانیم استقلال آزادی را ایجاد می‌کند. ما تا قبل از انقلاب اسلامی که استقلال پیدا کردیم، هیچ هویتی نداشتیم. شاید ظاهر رژیم شاه این بود که انتخابات دارد ولی تکلیف انتخابات در کجا و توسط چه کسانی تعیین می‌شد؟ در سفارت‌خانه‌های خارجی تعیین می‌شد!

بله، به‌ظاهر این بود که مثلاً جوان‌ها هر جور دلشان می‌خواست زندگی می‌کردند اما به باطن یک سری آزادی‌های ظاهری به آنها داده شده بود برای بی‌عفتی و تلذذهای جنسی غیر مشروع تا از تخدیری که این به ظاهر آزادی بهشان داده بود بتوانند هرچه می‌خواهند بر سر جوان بیاورند و او هم شستش از پشت پرده خبردار نباشد که چگونه او را دارند در تعفن غرق می‌کنند و منابع، آزادی و استقلال حقیقی در کشورش را از او می‌گیرند و می‌بلعند! و البته خلق را خنده آید از این آزادی‌ای که به زور باید مردم از دین و امام حسین و حجاب دوری می‌کردند اما به سمت بی‌بندوباری سوق داده می‌شدند! در دوره پهلوی دوم و پهلوی اول که همه باید به‌زور بدحجاب می‌بودند

(البته پهلوی دوم اجمالاً اجازه می‌داد حجابی هم داشته باشند) ولی اجازه نداشتند در هیچ نهاد تصمیم‌گیری باشند! این‌طوری است که یک ظواهری از اینها را نگه می‌داشتند ولی در عمل ما چه داشتیم؟ ما موجودیتی در دنیا نداشتیم! کسی ما را آدم حساب نمی‌کرد، و هرچه شاه زور می‌زد درنهایت به پول‌های نفت می‌رسید و بعد هم پول نفت را بیخود و بی‌جهت خرج می‌کرد و اگر مازاد هم پولی باقی می‌ماند با آن سلاح‌های نظامی می‌گرفت و با همه‌ی اینها ما کجای معادلات دنیا بودیم؟ ما قدرت تصمیم‌گیری نداشتیم و فقط وسیله‌ای بودیم که مثلاً در ویتنام علیه ویتنامی‌ها جنگیدیم بدون اینکه اصلاً شاه بداند، ابزار ما را می‌بردند در کره جنوبی و علیه کره شمالی استفاده کردند، ابزار ما را بردند در

• استراتژی استقلال •

عمان و علیه شورشیان ظفار استفاده می‌کردند. پس اصلاً ما تعیین‌کننده نبودیم؛ مثل الان که بعضاً کشورهای دیگر تعیین‌کننده نیستند. تصور کنید که امروزه بیش از ۲۰۰ کشور ثبت شده داریم اما ۱۸۰ الی ۱۹۰ اینها مهم هستند و بخش کوچکی از اینها جز آن قدرت‌های G۷، G۸ و G۲۰ هستند! اینها کجای معادلات جهانی هستند؟ اینها کجا تعیین تکلیف می‌کنند؟ ولی وقتی شما مستقل شدید تازه شما حق انتخاب پیدا می‌کنید، تازه شما می‌رسید به اینجا که باید آزادی داشته باشم، بتوانم انتخاب کنم. منهای آزادی و استقلال کاری نمی‌توان متصور بود!

اصلاً آزادی از کجا شروع می‌شود؟ از حق انتخاب شروع می‌شود و وقتی شما مجبور می‌شوی به تحمل آنچه به شما دیکته شده عمل کنی دیگر آزادی معنا ندارد! چرا ما در "حقوق" یا "فقه" می‌گوییم: «اگر کسی مجبور شده باشد کاری را انجام دهد، آن را برایش جرم حساب نمی‌کنیم و آن را گناه حساب نمی‌کنیم؟» چون اصل آن وجود "حق انتخاب" است، حق انتخاب نباشد هیچ‌چیزی نیست. استقلال است که حق انتخاب را می‌آورد ولی وقتی نتواند مستقل باشد و دارای حق انتخاب، هرکسی هرچه بگوید در چهارچوبی محدود می‌ماند! اساساً این کشورهای استعمارگر برای شما یک آکوارיום می‌سازند که سرگرم باشی، فکر می‌کنی که آزاد هستی در حالیکه نیستی!

قبل از انقلاب جوان‌ها می‌رفتند کاخ جوانان، بار، دیسکو آیا این آزادی بود؟ این آدم‌ها اصلاً نمی‌دانستند که کی هستند؟ چه جایگاهی دارند؟ نمی‌دانستند در چه معادله‌ای وجود دارند؟ می‌رفتند از یک خارجی می‌پرسیدید که ایران کجاست، تهران کجاست؟ خیلی‌ها نمی‌دانستند اما الان در خیلی از معادلات جهانی مردم ما مسئله هستند. می‌گویند سرنوشت خاورمیانه بدون ایران تعیین تکلیف نمی‌شود. همه‌ی کشورها و قدرت‌های مهم دنیا یاید به همراه ما تصمیم بگیرند، حرف بزنند. چرا؟ چون ما با این استقلال به حق به انتخاب، قدرت بازدارنده و... رسیدیم. من یک نکته مهم گفتم که در این رابطه برگشتی هم هست، که وقتی آزادی نباشد هم شما نمی‌توانید از استقلال استفاده کنید. آن سال‌هایی

• استراتژی استقلال •

که برجام در حال تصویب شدن بود، سال‌های ۹۲ تا ۹۴ آن فضای بسته و اختناق و خفگی زیادی را ایجاد کرده بودند و اجازه نمی‌دادند که هیچ اعتراضی صورت بگیرد، در همین تهران، بچه‌هایی که معترض بودند، خیلی تلاش کردند ۲۰۰ تا سالن بگیرند اما اجازه ندادند! من خودم چون در بخشی از این فرآیند بودم، بعضی از این سالن‌ها را خودم برای بچه‌ها هماهنگ می‌کردم و متأسفانه اجازه نمی‌دادند که این برنامه‌ها برگزار شود. تنها راه انتقاد و اعتراض بچه‌ها این شد که رفتند جلوی مجلس اعتراض کردند. آزادی هم اگر نباشد شما از استقلال نمی‌توانی دفاع کنی. استقلال و آزادی، نسبت رفت و برگشتی دارند اما آن‌که اصیل است، آن‌که حد نمی‌خورد، آن‌که برای شما حق انتخاب را ایجاد می‌کند، استقلال است. اگر یک عده به اسم استقلال، به اسم نفوس آزادی دیگران را بخواهند محدود کنند، بهانه کنند برای اینکه فضا را ببندند، مثل این اشتباهی که نظام سوریه کرد، این باعث می‌شود که خود استقلال از بین برود. حق انتخاب آدم‌ها که رفت کنار، قدرتهای خارجی می‌آیند وسط و استقلال را محدود و در نهایت نابود می‌کنند. اگر آن سال‌های ۹۲ الی ۹۴ می‌گذاشتند منتقدین حرف بزنند، دهان منتقدین را نمی‌بستند ما به این وضعیت مفتضحی که در برجام بود و بعد آن اوضاع اقتصاد آشفته که کشور مشخصاً در سال‌های ۹۵ الی ۹۶ و تا همین امروز گرفتارش بود، دچار نمی‌شدیم، ۵ سال گرفتاری! ببینید همین نکته خیلی تجربه مهمی است. ۱۱ سال است ما وارد یک مسیر غلطی شدیم "مذاکره برای رفع تحریم" که رهبر انقلاب هم از روز اول گفتند جواب نمی‌دهد، چرا؟ چون تحریم ابزار زورگویی این‌ها است، رشد اقتصادی ما در سال اول منفی ۱ بود، در ۵ سال بعد ۰ بود. این حاصل چیست؟ حاصل این است که یک بخشی از استقلال خودمان را با توجیهات، با فهم‌های غلط با بحث‌هایی که روشنفکران و ذینفعان کردند، محدود کردیم. حاصل همان شد که رهبر انقلاب گفتند: «بی‌نفع و پرضرر!» حاصل همین شد که شما گرفتار مشکل شدید، که نتوانستی اقتصاد خود را کنترل کنی و مردم گرفتار این بحران‌های شدید اقتصادی شدند. شهید بهشتی در قانون اساسی می‌گوید، اقتصاد کشور باید جوری تنظیم

• استراتژی استقلال •

شود که همه فرصت خودسازی فردی، رشد مهارت‌ها و شرکت در مدیریت کشور را داشته باشند. پس هم استقلال هم آزادی، اما استقلال اصیل تر است و آزادی از مشرب استقلال می‌گذرد!

آیا پیشرفت بعضی از کشورها همچون ژاپن و آلمان به خاطر عدم استقلالشان است و مشکلات ما به خاطر تلاش برای استقلال؟

بحران اقتصادی که ما الان در کشورمان داریم، یک بخشی حتماً به خاطر مدیریت غلط است، یک بخشی حتماً برمی‌گردد به جاهایی که نابرابری است. به جاهایی که قرار بود کسی پر کند و نکند، یکی قرار بود لوله بگذارد، اما آن لوله گذار نیست! اما یک بخش جدی این مشکل اتفاقاً به استقلال برمی‌گردد. سلطه می‌خواهد که شما خواست او را تأمین کنید، یک روز این کار را از طریق اشغال و گذاشتن یک سری حکام دست‌نشانده انجام می‌داد و الان در دوره استعمار فرانو، اصلاً اینها را نمی‌گویند! می‌گویند: «کاری کنیم که خودشان با دست خود آنچه مد نظر ما است را انجام دهند» که چه شود؟ از چه طریقی سلطه خود را اعمال می‌کنند؟ یک راهشان از طریق یک سری سازوکارهاست مثل استعمار دلار به این صورت که شما با هر کشوری که می‌خواهی روابط برقرار کنی، ناچاری به دلار آمریکا تعاملت را انجام دهی، اینجا می‌تواند ما را تحریم کند، آمریکا می‌تواند ما را محروم کند و از دلار به عنوان یک اهرم فشار علیه ما استفاده کرد و چون ما در این ماجرا دیر جنبیدیم که دلار را از فضای اقتصادی خودمان، از تعاملاتی که کشور خودمان با کشورهای دیگر دارد حذف کنیم در نتیجه ضربه خوردیم. چین، با ۶۴ کشور این کار را کرد و روسیه هم با یک تعدادی دارد دلار را حذف می‌کند،

• استراتژی استقلال •

حتی روس‌ها آمدند سراغ ما، ولی متأسفانه بانک مرکزی ما آن اوایل که این شرایط تحریم‌ها جوری بود که می‌شد این کار را انجام داد و منافع سرشار و وسیعی هم بود انجام نداد. خودمان از روی تنبلی، از روی اینکه محافظه کاری کردیم این را انجام ندادیم و او از این طریق می‌تواند به ما، آن فشاری را که می‌خواهد اعمال کند. نظام سلطه، سلطه‌ی خود را از روی توافق‌نامه‌ها اعمال می‌کند، شما ببینید مثل این اتفاقی که در توافق پاریس افتاد. اینها گفتند توافق کنید که رشد گازهای گلخانه‌ای خودت را کنترل کنی، یعنی چه؟ یعنی باید تولید شما به یک نحوی کمتر CO_2 تولید کند، که در این صورت باید تولیدات را تعطیل کنی یا باید یک سری تکنولوژی پیشرفته وارد کنی که خودت آنها را نداری و باید از آنها بگیری! که عمدتاً اتحادیه اروپا آن توافق پاریس را جوری تنظیم می‌کند که مجبور باشید، تکنولوژی‌ها را از آنجا بگیری، آمریکا خودش را از این توافق بیرون کشید، ترامپ چون خودش اقتصادی بود وقتی فهمید ماجرا از چه قرار است تا رئیس‌جمهور آمریکا شد اولین روز همین توافق پاریس را لغو کرد.

در این توافق استعمار است. یک وقت‌هایی استعمار با یک سری شاخص‌ها خود را اعمال می‌کند، یک موقع در کشور ما می‌خواستند ما را تحریم بنزین کنند، ما شروع کردیم به برنامه‌ریزی که اول آمدیم سال ۸۶ بنزین را سهمیه‌بندی کردیم، بعد سال ۹۰-۹۱ گام اول هدفمندی پارانه‌ها بود و از سال ۹۱ در یک سری پتروشیمی‌هایمان بنزین تولید کردیم، اصلاً تحریم بنزین اتوماتیک از بین رفت! ما صادرکننده شدیم، اینطور که شد گفتند بنزینی که دارید تولید می‌کنید، یورو ۴ نیست و این موضوع درون تهران عامل سرطان شده است! درحالی‌که هنوز فقط در جنوب کشور توزیع شده بود، داخل کشور نیامده بود! با یک شاخص سرکاری، ما را سرکار گذاشتند. ما مجبور به واردات شدیم بعد جالب است همان مجلسی که برجام را تصویب کرد و مجلس بعدی که طیف غرب‌گرا یک اکثریت نسبی داشتند، ۱۲ تا از کمیسیون‌های مجلس تحقیق کردند که بنزین را وارد کنیم درحالی‌که کیفیت بنزین وارد شده هم پایین بود، همان یورو ۴ هم نبود،

• استراتژی استقلال •

اینجا است که با شاخصشان ما را سرکار می‌گذارند. یک وقت‌هایی شما را با آموزش و کار فرهنگی سرکار می‌گذارند، مثلاً به شما می‌گویند بانک مرکزی باید مستقل باشد، البته یک معنای درستی هم هست برای بانک مرکزی ولی اینها منظورشان چیست؟ شما یک‌خرده دوربینت را زوم کنی و متوجه می‌شوی یعنی بانک مرکزی به دولت پاسخگو نباشد! دولت بر روی آن اثرگذار نباشد، دموکراسی اثرگذار نباشد و دولت و مجلس نتوانند نظارت کنند! یعنی چه؟ یعنی مثل آمریکا فدرال رزرو باشد، آنجا بانک‌های مرکزی مانند مدلی که ما داریم نیست در آن بانک هر مدل که دل سیاست‌گذارانش بخواهد اقدام می‌کنند در نتیجه اقتصاد دچار بحران می‌شود؛ نظام سلطه از طریق توافق‌نامه، سازمان‌های بین‌المللی و سازمان صندوق بین‌الملل هر بلایی که دلش می‌خواهد بر شما بیاورد؟

درجایی دیگر تمام نهادهای شما را بسیج کرد که شما باید جمعیتت را کم کنی! از روحانیت و از نهادهای انقلابی حتی از مراجع ما رفتند استفتاء گرفتند و همه را برای کنترل جمعیت بسیج کردند! که امروز شما به یک بحران بزرگ رسیدید! نظام سلطه کاری می‌کند که شما به آن وابسته شوی!

یک بخش جدی از عقب‌ماندگی ما به بحران‌های اقتصادی ما برمی‌گردد که حاصل همین جاهایی است که ما استقلال ایجاد نکردیم. گاهی اگر شما یک فقری داری حاصل تنبلی خودت است، سوء مدیریت خودت است، گاهی یک فقری داریم که حاصل تبعیض‌ها است، یک فقری هم داریم که حاصل روابط استعماری است، حاصل همین است که طرف با این ساز و کارها، یک سری ابزارها، یک سری شاخص‌ها، یکسری توافق‌نامه‌های بین‌المللی، یکسری آموزش‌هایی که در علم اقتصاد بعضاً گفته می‌شد، یا بعضی از علوم دیگر، شما را برده سراغ اینکه در فقر بمانید و شما را در فقر و نداری نگه دارد. شما را برده سراغ اینکه با توهم پیشرفت در راستای پیشرفت خودشان کار کنید. مثلاً یک موقعی به ما می‌گفتند که «فقط کنترل تورم اولویت اول است و رشد را فدای تورم کن!» همین سال ۹۳ علی‌پور آمد گزارش فارسی در سایتش گذاشت و توصیه کرد به ما که «اولویت رشد را کنار بگذار»، ما یک دوره مسکن‌هایی نظیر مسکن

• استراتژی استقلال •

مهر می‌ساختیم، آن زمان تولید و تورم را باهم داشتیم ولی در زمان دولت آقای روحانی که تولید را فدای کنترل تورم کردیم، حاصل چه شد؟ حاصل این بود که نظام تصمیم‌گیری ما خودش فکر نکرد که آن که در دوره دوم دولت دهم که مسکن مهر داشتیم، تورم هم بود ولی تولید هم داشتیم. چرا در دوره ای که مسکن مهر ساختیم موفق تر بودیم؟

چون خودمان تصمیم می‌گرفتیم و حداقل به بخشی از اهدافمان می‌رسیدیم ولی وقتی نظام تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری کامل رفت سراغ هر آنچه آن‌ها می‌خواهند، می‌شود همین که می‌بینید! آن‌ها بردگی ما را می‌خواهند. اینها اصلاً بای بای ایران! حتی مسئله‌ی اینها یک گام از جمهوری اسلامی بیشتر است، یک‌طوری ۴ گوشه‌ی مرزی ما را مانند دوره‌ای که انگلیس‌ها بودند، خط کشیدند که خیلی قشنگ در همه‌ی منطقه ما را با توجه به اختلافات قومی‌ای که مثلاً بلوچستان ایران با بلوچستان پاکستان، ترکمنستان و ترکها با آذربایجان، عرب‌ها با عراق، سوریه و کشورهای همسایه داشتند، درگیر کنند تا با یک نقشه‌ی دقیق و برنامه ریزی عملیاتی و میدانی، ما را قطعه قطعه کنند!

چرا این کار را کرد؟ برای اینکه در یک لحظه حساس کرد می‌تواند اینها را تبدیل کند در طرح خاورمیانه بزرگ به کشورهای کوچک‌کوچک به هر حال تصمیم‌گیری و سلطه‌گری بر یک کشور کوچک بسیار راحت‌تر از یک کشور بزرگ و قدرتمند است. شما فرض کنید ایران سرشار از منابع و ظرفیت‌هایش را، خب آیا می‌شود استعمارگران و چپاول‌گرانی همچون انگلیس و آمریکا برای سرنگونی‌اش نقشه‌نکشند؟! ما امروز رتبه اول نفت و گاز را سرجمع در دنیا داریم، در بسیاری از کانی‌های دیگر یا اول هستیم یا جزو "ترین‌ها" هستیم. اما اینها می‌خواهند ایران را تبدیل کنند به ۴-۵ تکه که نفت برای یک کشور عرب نشین جنوبی باشد، یکسری معادن شمال مثل معادن طلا و چیزهای دیگر برای یک کشور ترک زبان باشد و به همین ترتیب فضای سیستان بلوچستان و ترکمنستانش را هم تکه تکه کنند. اینها مسئله‌شان این است که نمی‌خواهند که کشور قوی‌ای وجود داشته باشد، اینها به دنبال یک کشور همیشه ضعیف، یک جایی مثل لبنان، بوسنی

• استراتژی استقلال •

هرزگوین و عراق هستند که سیستم سیاسی کشورش را جوری چیده که هیچوقت به ثبات نمی‌رسند. یک جایی با اغتشاش و تحریم و یک جایی با دخالت در سیستم سیاسی یا نفوذ در سیاست‌گذاری آن تلاش می‌کنند که کشور ضعیفی را ایجاد کنند. چند وقت پیش گزارشی از "نشنال اینترست" دیدم که گفته بود: «اگر مرجعیت علمی و تمدن ایرانی‌ها، اسلامی شود، دیگر نمی‌شود با ایران جنگید» چون اینها نشان دادند در هنگام جنگ همه‌ی ملتشان می‌ایستند و ایستادگی می‌کنند. پس برای زمین زدن اینها می‌توان دو کار را انجام داد! اول تحریم و بعد اغتشاش با این دو کار می‌شود ایران را سرگرم کرد تا از فضای رشد خودش دور بماند! این حرفهایی که روشن‌فکران می‌گویند حاصل این است که این موضوع ساده را نمی‌فهمند که این دو کار را می‌کنند تا ما را مجبور به عقب نشینی بکنند و بتوانند ما را به بردگی بگیرند و با مطالبات غلط اینها می‌خواهند شما را کوچک نگهدارند، بی‌قدرت نگه دارند و وقتی شما قدرت نداشتید، نمی‌توانید به رشد برسید! چگونه است بتوانی یک رفاه‌موردی در یک سری چیزها ایجاد کنی ولی هروقت خواستی، منافع خود را بهره‌برداری کنی نتیجه اش فروپاشی نظامت باشد؟ این چه آزادی است که اگر خلاف میلشان بودید اینها بتوانند مثل ترکیه، مثل بقیه‌ی کشورها اقتصاد شما را دچار فروپاشی کنند؟ حتما در مقابل این حرفهایی که روشن‌فکرها و غربگراها می‌گویند باید تجربه کنیم، کسانی که ایستادگی کردند چقدر سود داشتند و چقدر متحمل ضرر شدند؟ و کسانی که ایستادگی نکردند و رفتند چقدر سود داشتند و چقدر متحمل ضرر شدند؟

باید ببینیم در مصر اینها به کجا رسیدند و آنوقت ببینیم این هزینه‌ای که دادیم که کشور مستقلی بسازیم با همه اشکالاتش، این توانسته ما را بیشتر نگه دارد یا آن کشورهایی که رفتند و وا دادند؟

در زمان گذشته و پهلوی به هر حالی بود کشور اداره می‌شد پس چه نیازی به این رویکردها و استقلال خواهی است؟

یک مثال ساده برای شما بزنم، ۱۵۰ سال پیش نگذاشتند که در این کشور راه آهن تاسیس شود، چرا؟ چون با راه آهن می توانستیم مبادلات اقتصادی شمال را سامان بدهیم، اقتصاد شمال قبلا این طوری بود که یک منطقه اش، منطقه های دیگر را تأمین می کرد، شرایط زندگی جدید اجازه نمی داد؛ در دوره قاجار، اکثر کشورهایی که رشد کردند امثال ژاپن یا درخود آمریکا افرادی مثل "کرنل یوس وندرویت" راه آهن آمریکا را تاسیس و یکپارچه کردند و از اینجا بود که آمریکا توانست اما در ایران چه کار کردند؟ تاسیس راه آهن ممنوع بود! تا اینکه در دوره ی رضاشاه یک راه آهن استعماری برای ما درست کنند، یک راه که مستقیم از شمال به جنوب می آمد و فقط زمانی کار می کرد که خود اینها بخواهند از بندر به شمال بیایند یا اینکه کالا، آدم و سرباز مورد نیازشان را جابجا کنند. از همین راه آهن در جنگ جهانی دوم برای فرستادن آدم به شوروی استفاده کردند که بتوانند علیه آلمان ها بجنگند، درواقع می خواستند شوروی را پشتیبانی کنند؛ همین باعث شد که راه آهن فرسوده شود و بعدها آن کارایی لازم را نداشته باشد، یا درمورد قرار دادهای نفتی ما چه کردند؟ همین امتیاز قرارداد داری قرار بود تا سال ۱۳۷۲ ادامه پیدا کند و خیلی هم جالب است که بدانید سه دفعه هم

• استراتژی استقلال •

اصلاح شده بود یکی در سال ۱۳۱۲ و دیگری بعد از دوران ملی شدن صنعت نفت بود که در سال ۱۳۳۲ بعد از کودتا اصلاح شد و آخرین دفعه در سال ۱۳۵۲ یا ۱۳۵۳ بود که باعث شد شرکت‌های خارجی وارد ایران و صنعت نفت بشوند. من توصیه می‌کنم حتماً کتاب "انگلیسیان در ایران" را بخوانید که نوشته‌ی آخرین سفیر کبیری است که قبل از انقلاب در ایران بود، دوستان هنگامی که من این کتاب را خواندم، ۳ بار رفتم سرویس بهداشتی. چون داشتم بالا می‌آوردم، اصلاً باور نمی‌کردم! چیزی زیرزمین، روی زمین و در آسمان این مملکت نبوده که امتیازش را نداده باشند، اصلاً در همه‌ی ایران همه‌چیز را سپرده بودند به آنها و انبوهی از معافیت‌ها را داشتند، انبوهی کار دیگر می‌توانند انجام دهند بعد شما از کل پول نفت، چقدر سهمت می‌شد؟ تا جنگ جهانی اول که انگلیس توانست در جنگ جهانی اول پیروز شود و به واسطه نفت ایران بود که کل ناوگان خود را از ذغال سنگ تبدیل کرد به نفت! چرا؟ چون نفت ایران مفت بود. اصلاً یک ریال به ما نمی‌دادند، بعد از مدت‌ها یک دوره‌ای کمتر از ۱۵-۱۶٪ سودش برای ایران بود و مابقی برای آنها، بعد در آخر ۲۰٪ سهم ما شد بعد هم ساواک را تاسیس کردند که نظارت کند بر روند این ماجرا برای اینکه این کار را جلو ببرند، ساواک را تاسیس کردند تا از نفت حفاظت کنند حالا عمده‌ی این محصول هم برای فلات قاره، برای این ۴-۵ جزیره نفتی بود، اصلاً شما هیچی نداشتید! من دارم در مادی‌ترین و عینی‌ترین حوزه مثال می‌زنم! هیچ قدرت نظارتی خصوصاً برای این دو قرارداد ۱۳۳۲ و ۱۳۱۲ وجود نداشت و در قرارداد داری اصلاً ایرانی‌ها نمی‌دانستند که اوضاع از چه قرار است. می‌گویند دوره قاجار گفتند که انگلیسی‌ها دنبال چیزهایی هستند، بعد به پادشاه گفتند که «یک چیز کثیف سیاه، بدبو که مزاحم است، این را این‌ها می‌خواهند از ما ببرند یک پولی هم ممکن است به شما برسد»، این هم الان رشوه و حق و حساب شماست، بعد رفتند در مناطق لر نشین ما، درخوزستان، کهگلویه و بویراحمد و مناطق غربی دیگری شروع کرده بودند به استخراج نفت، برای اینکه جلوی اعتراض مردم را بگیرند، یکی از این نیروهای جاسوس انگلیسی، یک شعری در راستای منفعت طلبی انگلیس و غافل

استراتژی استقلال .

ساختن مردم درست کرده بود که " تو که مهر علی به دلت، نفت ملی سی چنته؟"

توصیه می‌کنم کسانی که دوست داشتند این تحولات را ببینند "کتاب اقتصاد ایران زمین آقای دکتر رزاقی" را ببینید. یک فصل کامل همین جزئیات این ماجرا را توضیح می‌دهد که هر قرارداد در هر دوره‌ای چه تغییری پیدا کرد.

در ایران هیچی وجود نداشت که بتوانیم در آن ادعای خود اتکایی و برتری جهانی داشته باشیم! یک سری صنایع مونتاژی وابسته در دوره‌ی پهلوی داشتیم که بسیاری از اینها اولاً عقب مانده بود، دوماً مونتاژی بود، سوماً شما خودت نمی‌توانستی در این تغییر بدهی و اگر نیاز به تعمیر داشت خودت تعمیرش کنی؛ اما به ندرت آدم‌های سالمی که در بعضی از صنایع ما بودند مثل مرحوم عالی نسب که تلاش کردند یک سری چیزها را بومی کنند و شروع به ساخت "سماور" کرد. هم سن‌های ما "سماورهای عالی نسب" را یادشان است ولی صنایع شما در رشد شما وابسته بود. شاه درآمدهای سرشار داشت مخصوصاً سال ۱۹۷۳ که کشورهای مسلمان و عرب مخالف اسرائیل و آمریکا را تحریم نفتی کردند، شاه تولید نفت را به آسمان چسبانده بود و داشت با رقم خیلی بزرگ نفت استخراج می‌کرد. ما هیچوقت میزان نفت استخراجی مان بعد از انقلاب به میزان نفت استخراجی قبل از انقلاب مخصوصاً ۱۳۵۳ نرسید، چون یک حجم زیادی همینطور داشتیم نفت می‌فروختیم، بعد چه شد؟ از یک جایی درآمدشان زیاد شد، گفتند چه کنیم؟! رفتند با آن پول تسلیحات خریدند، تسلیحاتی که با خیلی از آنها حتی نمی‌توانستیم کار کنیم، تسلیحاتی که ارتش با آن نتوانست مقاومت کند حتی در مقابل قیام مردم داخلی و البته بماند که خیلی از این تسلیحات را هم پولش را گرفتند و به ما ندادند. نفت را بصورت استعماری بردند. بعد از انقلاب ما ساخت و اصلاح همه‌ی اینها را با دست خودمان شروع کردیم، همان سیستم نفت را بادت خودمان اصلاح کردیم چیزی که به ما نمی‌دادند! اما امروز ما در موشکی جزو ۷-۸ کشور اصلی دنیا هستیم، در پرتاب ماهواره نهم هستیم، در پرتاب و لانچر در دنیا دهم هستیم، در سلول‌های بنیادی هم جز

• استراتژی استقلال •

برترین‌ها هستیم نه فقط در تولید مقاله بلکه در عمل! مخصوصاً در حوزه‌ی ناباروری در دنیا دوم هستیم. در واقعیت ناباروری چگونه به ما رسید؟ اینها از قضا چیزهایی بود که ما را بستند و محدود کردند. جاهایی که راه ما را بستند اگر ما به استقلال رسیدیم برای این بود که حق انتخاب داشتیم و پیشرفت کردیم. مرحوم کاظمی آشتیانی می‌گوید: من را مسخره کردن که شما در کشورتان حجاب دارید، شما در کشورتان اوپک اصلاً دارید؟ اوپک، چیزهایی قبل ویدئوپروژکتور بود که باید ورقه سفید یا یک ورقه طلق باید روی آن می‌گذاشتند و روی دیوار نصب می‌شد تا کار کند، بعد این آدم گفت: "من باید چیزی بسازم که همه انگشت به دهن بمانند."

همین نانو؛ نمایشگاه نانو چند هفته پیش رفته بودم با یکی از نماینده های مجلس باهم بازدید کنیم. این نانو را کدخدا به ما نداد، خودمان به دست آوردیم. دوره‌ی زمان شاه کدام یک از این چیزها بود؟ البته از انصاف هم نگذریم گاهی مدیرهای سالم گوشه کنار این دوره هم زمان شاه وجود داشتند، اینها داشتند یک تلاشی می‌کردند ولی سیاست اصلی چه بود؟ سیاست اصلی این نبود که خودمان دست پیدا کنیم، سیاست اصلی دست دراز کردن و گدایی کردن و خواهش کردن بود که به ما یک امکانات محدود و شرایطی بدهند تا خودمان نرویم سراغ حل مسائل و روی پای خودمان نایستیم.

تعامل با دنیا برای پیشرفت نیاز است یا خیر؟

من با تعامل با دنیا موافقم اما تعامل به چه معنا؟ استقلال به معنی این نیست که شما هیچ تعاملی با دنیا نداشته باشی، از قضا اگر می‌خواهی با بقیه‌ی دنیا تعامل پیدا کنی، باید خودت چیزی داشته باشی وگرنه اصلاً تو تعیین‌کننده نیستی، ببینید کتاب دکتر شرک را که عنوانش هست "به من دروغ نگو اربابان جهان" و کتاب‌هایی که تجربه‌های از این دست را می‌گوید را بخوانید. از قضا کشورهای که به خصوص در اقتصاد در بهایشان را از بیخ باز کردند با انقلاب‌ها، کودتاها و شورش‌هایی که آمریکا هدایت می‌کرد، در نهایت پشت این کشورها به گل نشست مثل شیلی که به‌ظاهر در ابتدا رشد داشت، بعد به گل نشست یا امثال کشورهای آرژانتین و بولیوی هم همینطور شدند. امروز می‌بینید که جریان‌های ضدامپریالیست، ضد سرمایه‌داری و ضدسلطه در مناطقی از جهان مثل کشورهای قاره آمریکا، مکزیک، کلمبیا و کشورهای آمریکای لاتین دارند رای می‌آورند، چرا؟ چون این اقتصادها در بشان را باز کردند و بحران درست شد، کار به این جا رسید که حتی برای آب شرب خودشان گرفتار مشکل شدند، کار به جایی رسید که مثال بزنم در آفریقای جنوبی رفتند قرارداد مالکیت فکری - معنوی - صنعتی ذیل سازمان تجارت جهانی را امضا کردند به این منظور که حتی اگر چیزی را مهندسی معکوس کردی، حق نداری باید پتندش را بدهی، باید جریمه بشوی، آفریقای جنوبی کشوری است که در آن ایدز رقم بالایی دارد.

• استراتژی استقلال •

ایدزی که بخاطر استعمار رقم بالا پیدا کرد، به دلیل برخورد بدی که استعمارگران با مردم داشتند، بعد از امضای آن قرار داد آفریقای جنوبی نتوانست دارو تولید کند و مجبور شد با هزینه‌ی هنگفتی آن را از کشورهای مثل هند خریداری کرد ولی وقتی توان خرید را ندارد تصمیم به مهندسی معکوس گرفت ولی با اولین اقدام در دادگاه‌های بین المللی محکوم شد که به قرار داد عمل نکرده است! استعمار کاری می‌کند که تولید در آن کشور نتواند پا بگیرد. این نسخه‌هایی که غرب‌گراها برای ما می‌آورند به خصوص نسخه‌هایی که "علیپور" از بانک جهانی می‌دهد یا آن الگوهایی که از سازمان تجارت جهانی می‌آید مثل چیزی که به اجماع واشنگتن معروف شد که همه چیز باید بر اساس صندوق بانک و خزانه‌داری آمریکا و توافقنامه‌های ذیل تجارت جهانی باشد که باعث فروپاشی اقتصادها می‌شود بر اثر آن مردم در آمریکای لاتین به بدبختی رسیدند، استعمار وابستگی شما را بعنوان یک عنصر تصمیم بگیر خارج می‌کند، خیلی از همین کشورهایی که از صندوق بانک جهانی وام گرفتند مجبور شدند اختیار مطلق خود در صندوق را به آمریکا و سازمان تجارت جهانی بدهند. نتیجه چه شد؟ اقتصاد آنها منفجر شد؛ آنها هیچ تعیین‌کنندگی ای نداشتند، خیلی وقتها گیر می‌کردند، پول را نمی‌توانست پس بدهند در اینجا آنها می‌گفتند در ازای بدهی ات به صندوق رای شورای امنیت را بده، رای شورای حکام را بده، اینگونه است که ما یک دفعه محکوم می‌شویم و یک دفعه می‌گویند با اجماع محکوم شدید، چون همه وابسته‌اند! از قضا شما اگر می‌خواهی با دنیا تعامل کنی لازم است این مسائل را از قبل بدانی که اول اینکه همه‌ی دنیا آمریکا و ۴-۵ تا قدرت دیگر نیست، دنیا انبوهی است از کشورهایی مثل آمریکای لاتین، آفریقا، آسیا و خود اروپا است که همه‌ی کشورها هم متخاصم نیستند درحالیکه ما را به ۳-۴ تا کشور محدود کردند. دوم، اصلاً تصور می‌کنیم که شما می‌خواهی با آن کشورها تعامل کنی. راهش چیست؟ اینکه شما استقلال داشته باشی که بتوانی با یک سری از صنایع مادر، یک قدرت اقتصادی درونی مثل الان چین و آمریکا بسازی؛ ببینید الان چین سراغ تکنولوژی‌های مهم رفته است، ریزپردازنده‌ها، هوش

• استراتژی استقلال •

مصنوعی و ... حالا آمریکا برای اینکه جلوی چین بایستد باید ۲۵۰ میلیارد دلار هزینه کند تا با چین مقابله کند. چین دارد کاری می‌کند که اصلاً نتوانند چین را تحریم کنند. دارد با دست گذاشتن روی آن تکنولوژی‌ها به ساختارهای آمریکا حمله وارد می‌کند، اینجاست که مجبورند با چین پشت یک میز مذاکره بنشینند و صحبت کنند. ما تا وقتی که انرژی هسته‌ای را نساخته بودیم، اینها مجبور نبودن بنشینند با ما صحبت کنند، دقیقاً ما یک دوره ای از سال ۸۶ تا ۹۰ یک فشار زیادی را گذاشتیم که چرخه سوخت هسته‌ای مان را کامل کردیم. مخصوصاً در سال‌های ۸۸-۸۹، آنوقت اینها حاضر بودند با ما مذاکره کنند، چرا؟ چون یک چیزی داشتیم که قابلیت تعامل پیدا کرده بودیم، آن زمان بود که این آقای نتانیاهو می‌رفت در سازمان ملل، نقاشی می‌کشید که ایران ۹۰٪ تا بمب اتم فاصله دارد، و الان ۱۰۰٪ به بمب رسیده است، در اقتصاد هم همین است؛ واکسن کرونا را وقتی به ما دادند که خودمان واکسن تولید کردیم، تا قبل از آن به ما ندادند. پس دقت کنید که اتفاقاً اگر می‌خواهید با دنیا تعامل کنید، باید استقلال و حق انتخابی داشته باشید وگرنه برده‌ای و صرفاً آنها برایت تعیین تکلیف می‌کنند. ببینید این کشورهایی که به آمریکا وصل شدند غالباً چه کار می‌کنند؟ باید استراتژی معتمد سازی را اجرا کنند همان کاری که آلمان، ژاپن، عراق، افغانستان و ... کرد ندو برنامه است برای ایران ما و کشورهای دیگر هم همان را پیاده کنند، می‌آید اقتصاد این کشورها را به خودش وابسته می‌کند، الا و لابد تو تک محصولی شوی، مثلاً عراق که کشور تک محصولی است که صرفاً نفت می‌فروشد و دلارش را چک می‌کنند و تبدیل می‌کند به دینار و می‌گوییم ارزش پول اینها چقدر بیشتر از ماست، دینار ۲۱۸۰۰ تومان است ولی چه می‌شود؟ بقیه آن کشور دیگر غیر از نفت چیزی ندارد. افغانستان در دوره اشرف غنی، در تلویزیون ما را مسخره می‌کردند که ارزش پول ایران به دلیل تحریم‌ها و نا کارآمدی‌های داخلی ارزش پایین آمده است و اینکه در کشور ما سیستم مالیات درست نیست و سوداگری چه بسا مشکل ایجاد کرده است (خراب نکردیم که با مالیات غیرسود آور کار نکردیم) ولی حالا ارزش پول افغانستان را ببینید چقدر پایین آمده است، چون

• استراتژی استقلال •

همه‌اش صوری بود، چون آمریکا دلار را چک کرده بود، و اینها داشتند مواد خام نیکل و کروم و... معادن افغانستان را می‌بردند و یک چیزی ظاهری نگه داشته بودند. یک‌شبه اقتصادشان فروپاشید. می‌خواهم بگویم تنها راه اینکه اگر میخواهید در دنیا تعامل کنید، همان کاری است که کتاب "تیکوکاران نا به کار" به ما می‌گوید، من به دانشجویان پیشنهاد می‌کنم این کتاب را، بعد از صحبت‌های رهبر انقلاب و امام و آقای رحیم پور از غدی مطالعه کنند، البته اسم انگلیسی اش "تیکوکاران وارونه" است. غرب از یک فرآیند، از یک نزدبانی برای توسعه و پیشرفت بالا رفت، بعد لگد زد و آن را انداخت. خود آنها با استقلال به پیشرفت رسیدند. بحث تجارت آزاد را وقتی بیان کردند که انگلستان در قرن ۱۸ توانست اقتصاد خودش را با استعمار به خصوص با اشغال هندوستان و از کار انداختن نساجی آنها و قدرت برتر کردن نساجی خودش، در همه‌ی دنیا محکم کند، هم زمان با همان آقای "آدام اسمیت" در مورد تجارت آزاد و ثروت ملل کتاب نوشت و از طرف دیگری رمان نویس ها با تحریف داستان‌های ملل مثل تغییر داستان "حی ابن یغزان" به داستان "رابینسون کریزو" و نوشتن داستان‌هایی مثل "جک‌غول کش و گالیور" این فرهنگ را جا انداخت‌اند که شما حق دارید کشورها را استعمار کنید ولی دقت کنید همه‌ی این کارها بعد از دورانی بود که با یک دوره حمایتگری های سنگین یا استقلال سنگین، اقتصاد آمریکا و انگلیس را ساختند؛ بعد پیشرفت شان را با پول این کشورهای آفریقا و آمریکایی لاتین و آسیا ادامه دادند. اگر بخواهیم کشوری بمانیم که با بقیه دنیا تعامل کنیم، اگر بخواهیم تجارت کردن ما معنی داشته باشد، رشد اقتصادی ما معنی داشته باشد، تنها راهش این است که از در استقلال وارد شوی و حال استقلال چه هست و چه نیست؟ حتی اگر استقلال سیاسی و نظامی کسب کنی ولی استقلال فرهنگی و استقلال اقتصادی کسب نکنی، اتوماتیک وار آن را از دست می‌دهی!

سلطه گران چگونه دیگران را وابسته به خودشان می کنند و این وابستگی را امتداد می دهند؟

این سلطه گران کارشان این است که یک طبقه ذینفع سلطه در کشورشان می سازند، یک موقعی در یک شهری در آلابامای جنوبی، وقتی که در زمان سیاه پوستها برده داری لغو شد، شروع کردند به سیاهها آموزش دادن، چطور آموزش می دادند؟ یک طوری که آموزش نصفه ای پیدا کنند نه کامل به طوریکه همیشه احساس حقارت نسبت به دست بالایی می کردند و یک احساس برتری جویی هم برای خودشان نسبت به بقیه داشتند که همان آموزش نصفه کاره را هم ندیدند. من این را زمینه اش بجویی نجویی تا امروز در همه بحثها می گویم که اتفاقاً چون هنوز، ما مجرای این ایده ای احمقانه مذاکره برای رفع تحریمها را کنار نگذاشتیم به همین دلیل در کشورمان در بعضی مسائل هنوز هم گرفتاریم.

می گویند این خاصیت اشرافیت، عافیت، رفاقت و کینه و ظلم به مردم به دلیل تسلیم در سفارتخانه خارجی است. بعد جالب است توضیح می دهد می گوید چرا اینگونه است؟ امام می گویند: «برای این است که همیشه یک سطحی از اشرافیت و زندگی در تنعم باشد، می خواهند خود یک امکاناتی داشته باشند و زندگی سخت نباشد».

شما می خواهی استقلال پیدا کنی، برنامه ریزی می خواهی، فکر می خواهی، باید چهارچوب بچینی، اقتصاد را اصلاح کنی. سیاست و فرهنگ را اصلاح کنی، دلالتی را

• استراتژی استقلال •

اصلاح کنی یک عده از شما ناراضی می‌شوند آنهایی که ذینفع این وضعیت نابرابرند، علیه‌تان فعال هستند، مطلب می‌نویسند، توهیت می‌زنند و غیره؛ امام می‌گوید چون اینها نمی‌خواهند آن تنعم از بین برود، مقابل صورت بزرگ‌تر از خودشان حاضر می‌شوند و به مردم زور می‌گویند. می‌خواهم بگویم این استقلال و عدالت و آزادی چقدر بهم وابسته است. می‌گوید که راه شما این است که تلاش کنی که آن منافع بی‌جا برای مسئولین، این راحت طلبی را از بین ببری تا به آن آزادی و پیشرفت و عدالت برسی. این ایده توهم صرفاً جریان غرب‌گرا نیست، مذاکره‌کننده‌ها می‌گفتند ما مذاکره خوب می‌کنیم، مشکل حل می‌شود در صورتی که اصل مذاکره غلط است.

ژاپن قبل از جنگ جهانی دوم و ژاپن امروز را مقایسه کنید! ژاپن امروز شاید مثلاً GDP بالایی داشته باشد یا یک مَثَل معروف که روی میز رئیس جمهور آمریکا هم تلفن پاناسونیک است در موردش بیان شود اما ژاپن کجای معادلات جهانی است؟ ژاپن چه اثری، چه هویتی از خودش دارد؟ مقایسه کنید فیلم هایی که ژاپنی‌ها می‌ساختند قبل از این دوره اخیر، نزدیک جنگ جهانی دوم. کارهای کوزاوا را ببینید، بعد مقایسه کنید با این انیمه‌ها و سریال‌هایی که الان می‌آید. فقط اسم‌ها ژاپنی است، هیچ هویتی ندارد. هیچ هویتی که برای آن سرزمین و تاریخش باشد وجود ندارد! شاید حتی کارهایی در مورد تاریخ گذشته‌شان می‌بینید، در مورد امپراتوری‌های گذشته دارند می‌سازند، اما هویتی و انتخابی دیگر نیست. چیزی به اسم ژاپن وجود ندارد، این نکته مهم است. چرا از هویت اصیل اش عبور کرده و تهی شده چون ژاپن مستعمره شده و دیگر هویت اصیلی ندارد و چه بسا فرهنگش هم دستخوش تغییر قرار گرفته و فقط کالبدی از گذشته به جا مانده که نامش ژاپن است و رنگ و بوی هویت اصیل در این کالبد جای ندارد.

